زندگی و اندیشه فیلون

همتی، همایون

لوگوس

«عالیترین نیروهای الهی لوگوس sogol (کلمه)است.گاهی فیلون مانند اریستوپولس و شارحان دیگر،آن را سوفیا( aihpos )می‏نامد، لکن لفظی که معمولا استعمال می‏کند لوگوس‏ است.فیلون در پاره‏ای از آثار خود عالیترین جزء از اجزاء لوگوس را سوفیا می‏خواند.لوگوس ماهیتی‏ دوگانه دارد.در انسان لوگوس همان عقل و یا کلمهء ملوفظ است.در«کل»،لوگوس خود را به‏ صورتهای جسمانی و معقول تقسیم می‏کند،و رونوشت و کپیه‏های این صور مجرد ادراک جهان را می‏سازد».(1)

فیلون در عبارات دیگر خود سوفیا را مادر لوگوس‏ خوانده است،یعنی واسطهء میان خدا و انسان، ولی معمولا آن را لوگوس الهی می‏خواند بدون ذکر نعتی یا وجه تمایزی.«لوگوس به عنوان واسطه‏ وسیله‏ای است که خداوند با آن عالم را می‏آفریند و واسطه‏ای است که با آن عقل انسان پس از تزکیه به‏ آسمان صعود می‏کند.در خصوص استقلال وجود لوگوس کلام فیلون روشن نیست».(2)به هر حال، به نظر می‏رسد که در ذهن فیلون این نیروها غیر از کاری که انجام می‏دهند وجودی جداگانه ندارند و اگر هم دارند بسیار ناچیز است.«مفهومی که فیلون‏ از اینها دارد متأثر از افکاری است که یونانیان‏ داشتند،و شاید ایشان براستی جزو آن دسته از موجودات اسرارآمیزی باشند که نزد اقوام سامی و ایرانیان قدیم در مرتبه‏ای نازلتر از ذات حق تعالی به‏ منزلهء وسائط و وسائل حق‏اند و به اسامی دیگری‏ چون فرشته و یا حکمت خوانده شده‏اند و در آثار مذهبی قوم یهود نفس خدا و به تعبیر علمای یهود قانون غیر مخلوق نامیده شده‏اند،و یا همان فضائل‏ الهی یا صفاتی باشند که در الهیات زرتشتی به‏ گونه‏ای شخصیت برایشان قائل و نام«امشاسپندان» بر آنان نهاده‏اند»(3)

بهر حال،فیلون در مورد مفهوم لوگوس گاه‏ می‏گوید که ذات است و گاه صفت.هم به آن به‏ عنوان یک اقنوم جوهریت می‏بخشد و هم آن را صرفا در مرتبهء صفت یا فعل اقنوم اول قرار می‏دهد.(4)البته آنچه از نظر تفکر اخلاف فیلون‏ مهم است مسألهء ماهیت لوگوس من حیث هی‏ نیست بلکه یکی دانستن لوگوس با عالم مثل‏ افلاطونی و استفاده از این مفهوم برای تبیین خلقت‏ این جهان است.همین مطلب در تفکر متکلمان‏ قرون وسطی بسط عظیمی پیدا کرد.از لحاظ فلسفی،لوگوس فیلونی چیزی جز اصل وحدت در کثرت و اصل انفصال و اتصال اضداد در جهان‏ مادی نیست.اما شاید فیلون خرسند نبود که افکار او را از لحاظ فلسفی در نظر بگیرند.لوگوس از نظر او یک ضرورت مابعد طبیعی نبود،بلکه معنایی بود که برای تقرب به خدا از لحاظ روان‏شناسی لازم‏ بود».(5)

«از لوگوس به عنوان نخستین مولود خدا سخن رفته است،«سالمندترین و اصیلترین موجوداتی که‏ به وجود آمده‏اند.»لوگوس در نظر فیلون قطعا نسبت به خدا فروتر است و باید در ردیف«آنهایی‏ که بوجود آمده‏اند»جای داده شود،که شامل‏ بسیاری از دیگر موجودات علاوه بر لوگوس است، و لو آنکه لوگوس(کلمه)تقدم و برتری دارد.بنابراین‏ تصور و مفهوم فیلونی لوگوس با عقیدهء دینی لوگوس‏ ،چنانکه در الهیات مسیحی محفوظ و مورد اعتقاد است،یکی نیست-حتی اگر بر نخستین متفکران‏ مسیحی تأثیر کرده باشد.گاهی در واقع لوگوس به‏ نظر می‏رسد به عنوان جنبه‏ای از خدا تصور شده‏ است،لیکن حتی در این مورد باز هم تمایز روشنی‏ بین اندیشهء فیلونی و مسیحی لوگوس وجود خواهد داشت.درست گفته شده است که فیلون بین‏ «نظریهء توحیدگرایان»(مخالفان تثلیث)و نظریهء آریوس دو دل و مردد بود،لیکن هرگز نظریهء آتاناسیوس را تصدیق نکرد-(6)البته به شرط آنکه این‏ طور فهمیده شود که در نظریهء فیلونی لوگوس‏ اشاره‏ای به یک«انسان»تاریخی وجود ندارد.مثل‏ افلاطونی در لوگوس قرار داده شده‏اند،به طوری که‏ لوگوس مقر(توپوس)یا محلی است که عالم مثالی‏ (جهانی که از مثل است)در آن واقع شده است. فیلون در این اندیشه و تصور با مذهب نو فیثاغوری‏ که مثل را در نوس( suon )جای داد،در یک‏ موضع است.فیلون به طور کلی صرفا از لوگوس‏ سخن می‏گوید،هر چند دو جنبه یا دو عملکرد از لوگوس تشخیص می‏دهد،هولوگوس اندیاثئوس‏ (معرفت ناشی از درون خود)و هولوگوس بهره‏ می‏جوید،اما مفهوم کلی بنظر می‏رسد این باشد که‏ یک درجهء نزولی وجود است.به عبارت دیگر، لوگوس فیلونی تا آنجا که واقعا متمایز از الوهیت‏ نهایی،یهوه است یک وجود و واسطه است،که‏ خدا از طریق آن خود را متجلی می‏سازد و فاعل‏ است:آن(لوگوس فیلونی)«کلمهء»هم گوهر پدر (خدا)،یعنی شخص دوم تثلیث مبارک،نیست. فلسفهء فیلونی،نسبت به لوگوس،بیشتر به مذهب‏ نو افلاطونی شبیه است تا به عقیدهء تثلیث‏ مسیحی.»(7)

علاوه بر لوگوس دیگر قوا(دونامئیس)یا موجودات واسطه وجود دارند که تابع خداوندند، مانند هـ پوتییکه(فعال)و هـ بایلیکه(ملکوت)یا کوریوس(جبروت)-که گاهی آگاثوتس: خیریت،و اکسوسیا:توانائی و قدرت،نامیده‏ شده است-هـ پرونوئتیکه(دور اندیشی)،ه نوموثتیکه(قانونمندی)و غیره.اما درست همانطور که فیلون ظاهرا بین تصور لوگوس به عنوان جنبه‏ای‏ از خدا و تصور آن به عنوان موجودی مستقل مردد بود،همینطور بین تصور دیگر قوا به عنوان صفات‏ یا نیروهای خداوند،که مطابقند با مثل(یعنی به‏ عنوان عملکردهای مثل)و تصور آنها به عنوان‏ موجودات نسبتا مستقل تردید داشت.همهء آنها به‏ نظر می‏رسد که در لوگوس مندرج باشند،لیکن این‏ امر چندان کمکی در سامان دادن به مسأله در مورد شخصی بودن آنها یا فقدان آن نمی‏کند.اگر لوگوس به عنوان جنبه‏ای از خدا متصور است،پس‏ قوا صفات یا مثل خدا خواهند بود،و حال آنکه اگر لوگوس به عنوان موجودی نسبتا مستقل تصور شود، که تابع خداست؛در این صورت ممکن است قوا موجودات یا نیروهای تبعی صغیر باشند،(8)اما به‏ نظر نمی‏رسد که فیلون هیچگاه به رأی و تصمیم‏ روشن و ثابت و معینی دربارهء این مطلب رسیده‏ باشد.(9)بدینسان حق با دکتر عبد الرحمن بدوی‏ است که نظریهء فیلون را دربارهء لوگوس بشدت‏ تناقض‏آمیز می‏داند.رابطهء لوگوس با خدا و با عالم‏ و خود وجود نفسی لوگوس نیز کاملا مضطرب‏ است.(10)

\*فیلون معتقد است که شریعت و دین و کتاب مقدس دارای دو جنبهء ظاهری و باطنی است و باید جمع‏ بین ظاهر و باطن کرد.او نه‏ تفسیر ظاهری و لفظی را بتنهایی‏ می‏پسندید و نه بر استفادهء افراطی‏ از روش تأویل تأکید داشت،بلکه‏ معتقد بود که باید از هر دو روش‏ استفاده کرد.

دکتر بدوی منشأ پیدایش نظریهء لوگوس یا«کلمهء» را در آثار هراکلیت می‏داند و معتقد است از طریق‏ آثار فیثاغورثیان و رواقیان و افلاطون به فیلون رسیده‏ است.البته تفسیر هراکلیت از لوگوس با تفسیر فیلونی آن تفاوت دارد.بدوی معتقد است که ذکر لوگوس یا«کلمه»در تورات و نیز در انجیل چهارم‏ عهد جدید(یوحنا)تحت تأثیر فیلون بوده‏ است.(11)

اندیشهء وسائط یا قوای الهی در فلسفهء فیلون‏ سخت مبهم است،گرچه دکتر بدوی معتقد است‏ که فیلون آنرا از نظریهء مثل افلاطونی الهام گرفته‏ است.(12)

ولفسون می‏نویسد که:«فیلون،لوگوس را معادل‏ با حکمت( aihpos )می‏داند و معتقد است ابزار ( tnemurtsni )خدا در خلقت است و مجموع‏ مثل و قوا می‏باشد و خدا نسبت به لوگوس تقدم‏ دارد،البته تقدم زمانی مقصود نیست.ولی در مورد اندیشهء وسائط،ولفسون معتقد است که ریشهء این‏ تفکر در فلسفهء افلوطین است که معتقد بود بین‏ مجرد محض با موجودات مادی نمی‏تواند ارتباطی‏ برقرار شود مگر بواسطهء وسائط.(13)

اما ولفسون در دفاع از فیلون و رد نظریهء افلوطین‏ که آنرا افسانهء وسائط می‏نامد،می‏گوید هم از نظر کتاب مقدس و هم از نظر فیلون فعل مستقیم‏ خداند ممکن است بلکه وقوع دارد.پس نیازی به‏ اندیشهء وسائط نیست.(14)

ولفسون در پایان بحث پیرامون نظریهء لوگوس به‏ تفسیرهای مختلف در مورد لوگوس اشاره کرده و سه‏ تفسیر را ذکر میکند:1-لوگوس به عنوان صفت‏ خدا،2-لوگوس به عنوان مخلوق خدا که مقدم بر خلقت عالم است،3-لوگوس به عنوان موجود حال در جهان،سپس چنین نتیجه‏گیری میکند که: فیلون برای اثبات وسائط هیچ دلیل تاریخی یا منطقی نداشت،و اگر او از لوگوس یا قوا سخن‏ می‏گوید در واقع اینها(وسائط)ابزارهایی بودند که‏ خدا آنها را انتخاب و استخدام کرده بود تا پلی‏ باشند برای شکاف یا درهء تخیلی بین او جهان.(15)

هدف فلسفه از نظر فیلون

فیلون به تعبیر ولفسون فلسفه را خدمتگزار کتاب‏ مقدس می‏داند(16)اهم مسائل کلامی مورد بحث‏ در آثار فیلون بدینقرارند:وجود مثل،منشأ عالم، ساختمان عالم و قوانین حاکم بر آن،ماهیت روح‏ و قلمرو موجودات زنده،مسئلهء شناخت و معرفت،علم انسان به وجود خدا و حقیقت او، مسئلهء رفتار فردی و اجتماعی انسان.(17)فیلون در آثارش از بسیاری از فلاسفه مطلب نقل کرده است‏ و این نشانهء وسعت و عمق معلومات فلسفی‏ اوست.(18)

فیلون در عین اینکه به توافق بین دین و فلسفه‏ معتقد است(19)اما نوعی تعارض بین آن دو قائل‏ است زیرا فلسفه بر عقل متکی است و دین بر وحی‏ مبتنی است و از نظر منشأ و مبدأ با هم تفاوت‏ دارند.(20)اما فیلون به عصمت وحی معتقد است‏ و لذا به انقیاد( noitanidrobus )فلسفه در برابر دین معتقد است و اینجاست که بقول ولفسون؛ فیلون بدون اینکه ربی بوده باشد در محافظت از قانون شرع،کار ربانیون را انجام می‏دهد!(21)

البته فیلون معتقد است که فلاسفهء یونانی از طریق‏ عقل به همان حقایقی که وحی آموزش می‏دهد رسیده‏اند.او فلسفه را هدیهء الهی به برگزیدگان‏ می‏داند.از نظر فیلون فلسفه شامل همهء علوم‏ است.(22)او علم اخلاق را بتبع یونان جزء فلسفه‏ می‏داند،ولی معتقد است عالیترین شاخهء فلسفه‏ همان الهیات می‏باشد.(23)فیلون معتقد است که‏ فلسفه در قانون موسی(ع)یافت می‏شود و چون به‏ قول ولفسون،فیلون شباهت را دلیل وابستگی و تأثر می‏داند،لذا فلسفهء یونان را وابسته به افکار موسی(ع)و متأثر از آن می‏داند.اما چون فلسفه را محدود و عاجز از حل همهء مسائل می‏داند،لذا معتقد است که باید تابع کتاب مقدس باشد.(24)و چنین است که بگفتهء بدوی در کتاب«تاریخ‏ فلسفه»اش:برای فیلون،ایمان اصل است و تعقل‏ فرع آن است.فلسفهء یونانی در دست فیلون،تنها ابزاری است برای تفسیر عقائد یهودی».(25)هدف‏ فلسفه از نظر فیلون نجات و به تعبیر دکتر بدوی «خلاص»است.(26)فلسفه باید موجب نجات و رستگاری و منتهی بدان شود.و مقصود از رستگاری در اینجا همان مفهوم دینی آن است، یعنی از متناهی به نامتناهی رسیدن،یعنی به درجهء وصول و فناء.آن چیزی که بعدها در اندیشهء مسیحی«نظریهء نجات از گناه»نامیده شد.

«روش رسیدن به رستگاری نیز از نظر فیلون‏ مراحلی دارد که مهم آن دو مرحله است:مرحلهء شک،مرحلهء رسیدن به معرفت یا عرفان.و روشن‏ است که هر معرفتی متکی به یک شک سابق است. عقل انسان محدود است و حواس نیز خطاکار و فریبنده‏اند و قابل اعتماد نیستند پس راهی جز فنای‏ در الوهیت در میان نیست.و رسیدن به معرفت تنها راه رسیدن به ادراکات یقینی است و جز عرفان و سلوک راه دیگری برای وصول به معرفت یقینی در بین‏ نیست.و عرفان هم یعنی برقراری تماس مستقیم و بدون واسطه با خدا.از همین روست که فیلون در \*از لحاظ فلسفی،لوگوس فیلونی‏ چیزی جز اصل وحدت در کثرت و اصل انفصال و اتصال اضداد در جهان مادی نیست.لوگوس از نظر او یک ضرورت ما بعد طبیعی نبود، بلکه معنایی بود که برای تقرب،به‏ خدا از لحاظ روان‏شناسی لازم‏ است.

شناخت خدا تکیه بر شهود میکند و کمترین ارزشی‏ برای وسائط قائل نیست.باید از طریق تجربهء عارفانه خدا را یافت و به مقام«معاینه»رسید.فیلون‏ مراحل سه‏گانه‏ای برای سلوک راه حق قائل است: مجاهده،علم،فیض.و این همان لطف و عنایت‏ ( ecarg )است که بعدها در مسیحیت جایگاه‏ ویژه‏ای یافت.باید از طرف خداوند موهبت و عنایتی بشود،ولی او معتقد است دو مرحلهء نخست،خاص مریدان و سالکان است،ولی‏ کاملان وضع دیگری دارند آنان بدون مجاهده(و با جذبه و عنایت)به عالیترین مدارج معرفت‏ می‏رسند».(27)آری در اینجا نیز به گفتهء آن شاعر:

ذره‏ای لطف و عنایت بهتر است‏ از هزاران کوشش طاعت پرست

و چقدر این سخنان با مضامین اشعار شاعران‏ عارف مشرب اسلامی و ایرانی قرابت و شباهت‏ دارد عالیترین درجات سلوک نیز از نظر فیلون همان‏ آرامش و طمأنینهء مطلق است که پیشتر بدان اشاره‏ کردیم و بحثش گذشت.

روش رمزی در تفسیر

«فیلون احساس می‏کرد که پاره‏ای از عناصر هنری‏ و زیبایی شناسی در فرهنگ یونان از لحاظ بعضی از معانی دین یهود خوش‏آیند نیست.به منظور رفع‏ این اختلافات و همچنین برای نشان دادن‏ هماهنگی و توافق میان این دو مکتب فکری و عملی،فیلون به تفسیر تمثیلی(استعاری،تأویلی) کتاب تورات که قبلا هم در دست یهودیان‏ اسکندریه بود مبادرت ورزید.بنابراین تفسیر یا تأویل،ختنه،من باب مثال،علامت و رمزی بود برای قطع شهوات و عقاید فاسد.فیلون غالبا از ادیبانی که عادت داشتند فقط به الفاظ بپردازند انتقاد می‏کرد.البته فیلون کسی نبود که تماما معتقد به رمزی بودن تورات باشد.وی می‏دانست همینکه‏ انسان بتواند از یک عمل شرعی دفاع کند و دلیلش‏ هم سودمندی آن به عنوان یک رمز و نشانه باشد، باز بسیار دشوار خواهد بود که برای همهء اوقات در آینده نیز این عمل را واجب بشمرد.بنابراین فیلون‏ تشخیص داد که معنی لغوی غالبا متلازم با یک‏ معنی عمیقتر است،و انسان باید هر دو معنی را بپذیرد،زیرا این هر دو متلازم یکدیگر است.در این مورد فیلون در کتاب«هجرت ابراهیم» می‏نویسد:درست است که ختنه جز رمز و نشانهء ازالهء همهء شهوات و لذایذ حسی و افکار خلاف‏ اخلاق نیست،مع هذا نمی‏توان خود این عمل را کنار گذاشت،چه در آن صورت ما ناگزیر خواهیم‏ بود دست از عبادات جمعی در معابد و همچنین‏ هزاران مراسم دیگر برداریم».(28)

فیلون معتقد است که شریعت و دین و کتاب‏ مقدس دارای دو جنبهء ظاهری و باطنی است و باید جمع بین ظاهر و باطن کرد.(29)

او نه تفسیر ظاهری و لفظی را بتنهایی می‏پسندید و نه بر استفادهء افراطی از روش تأویل تأکید داشت،بلکه معتقد بود که باید از هر دو روش در تفسیر کتاب مقدس استفاده کرد.خود او داستان‏ خلقت آدم و حوا و نیز داستان هبوط آدم و خروج او از بهشت و نیز داستان خلقت عالم در 6 روز را تأویل کرده است.(30)از نظر فیلون بکارگیری روش‏ رمزی یا تأویل برای حفظ عظمت کلام خدا ضرورت دارد.البته او معتقد است که دانایان رموز اشخاص ویژه‏ای هستند و تفسیر رموز نیز شرایط و صلاحیت ویژه‏ای لازم دارد و کار هر کسی‏ نیست.(31)

خلاصه اینکه از نظر فیلون ما حق نداریم که‏ اهمیت معنی لفظی و ظاهری را نادیده بگیریم، ارجح این است که هم به نص و هم به روح و معنی‏ توجه کنیم».(32)

نفس

نفس و ذهن از دیدگاه فیلون با دیدگاه افلاطون‏ تفاوت دارند.(33)فیلون ابتدا نفس را به دو قسم‏ ناطقه و غیر ناطقه تقسیم کرده و درست مانند افلاطون در رسالهء«تیمائوس»،معتقد است که خود خدا نفوس ناطقه را بدون جسم آفریده است.(34)

فیلون به نفوس فردی و جزئی اعتقاد دارد و حیات‏ را خاصیت و اثر روح می‏داند.موجودات را هم بر اساس داشتن یا نداشتن روح به دو دستهء جاندار و بی‏جان تقسیم میکند.(35)فیلون معتقد است روح‏ با ذهن تفاوت دارد در یکجا می‏گوید که ذهن،قوهء تفکر است و خود از قوای روح بشمار می‏آید زیرا روح قوای بیشماری دارد.

نقطهء هجرت و دور شدن فیلون از افلاطون و ارسطو آنجاست که در مورد«نفس نباتی»تردید می‏کند.(36)او همچنین در مورد نفوس فلکی تردید نشان می‏دهد.از نظر او موجودات نفسانی سه‏ گروهند:حیوانات،آدمیان و نفوس غیر جسمانی.(37)

او به نفوس ملکی یا فرشتگان کاملا معتقد است‏ و به تقسیم کار بین آنها اعتقاد دارد و برای هریک‏ وظیفه و عملکردی خاص قائل است.(38)او معتقد است فرشتگان در هوا هستند و برخی از آنها نیز ساکنان دیار قدس الهیند.او معتقد است فرشتگان‏ کارگزار خدا بوده و در عالم مشغول فعالیتند و با انسانها در خواب یا بیداری تماس می‏گیرند،او \*اهم مسائل کلامی مورد بحث در آثار فیلون بدینقرارند:وجود مثل، منشاء عالم،ساختمان عالم و قوانین حاکم بر آن،ماهیت روح و قلمرو موجودات زنده،مسألهء شناخت و معرفت،علم انسان به‏ وجود خدا و حقیقت او،مسئلهء رفتار فردی و اجتماعی انسان.

برای نمونه داستان خواب حضرت یعقوب(ع)را مثال می‏آورد.او به سلسله مراتب فرشتگان معتقد است و از میکائیل نام برده و فرشتهء نگهبان قوم‏ اسرائیل می‏داند که در تورات«رئیس فرشتگان» خوانده شده است.در عین حال به ملائکه خبیثه‏ نیز اعتقاد دارد و شیطان را از آنها می‏داند که از خدا تمرد کرد و مطرود شد.(39).او به نفس حیوانی‏ اعتقاد دارد و به تبع ارسطو احساس را علامت نفس‏ حیوانی و خاصیت او می‏داند.(40)

فیلون معتقد است که آدمی علاوه بر نفس حیوانی‏ دارای نفس ناطقه یا مدرکه می‏باشد.او معتقد است که روح،مخلوق است و نفس ناطقه را خود خدا آفریده است.(41)او به نفس کلی و عقل کلی‏ اشاره کرده و مثل افلاطون معتقد است خدا آنها را خلق کرده ولی بر خلقت عالم تقدم دارند و به‏ اصطلاح«قدیمند».(42)اما فیلون در عین حال‏ اعتقاد دارد که مثل عقل و نفس در روز اول(از 6 روز)آفرینش خلق شدند.روح و ذهن انسان را غیر مادی می‏داند و بر این مطلب تأکید می‏ورزد.(43) او به جاودانگی روح بشدت باور دارد و آن را ابدی‏ و فناناپذیر می‏داند.(44)

او به تبع افلاطون در رسالهء«فایدروس»معتقد است که اقامتگاه ابدی ارواح در کنار فرشتگان و دیوها(پریان)(45)در بهشت خواهد بود و بهشت را «خانهء فرشتگان»می‏خواند.(46)او رستاخیز را از آن‏ جسم دانسته و بر ابدیت روح تأکید می‏کند.فیلون‏ به مجازات و پاداش اخروی جدا معتقد است و در آثار خود در این باره بنحو مبسوط سخن گفته‏ است.(47)

فیلون معتقد است که انسان مرکب است از روح و بدن.(48)او تحت تأثیر مذهب افلاطونی به ثنویت‏ صریح نفس و بدن یا ثنویت عناصر عقلی و حسی‏ در انسان معتقد است(49)و بر ضرورت آزادسازی‏ انسان خویشتن را از نیروی حسی پافشاری می‏کند.

«او معتقد است که فضیلت تنها خیر حقیقی‏ است،و در خصوص شهوات بی‏علاقگی و بی‏اعتنائی باید هدف مورد توجه باشد.اما هر چند \*فیلون معتقد بود که فضیلت‏ تنها خیر حقیقی است؛بر توکل و اعتماد به خدا بیشتر از اعتماد به‏ خود تأکید می‏کرد و کار انسان را نیل به بیشترین شباهت ممکن به‏ خداوند می‏دانست.

فیلون تحت تأثیر تعلیم اخلاق رواقی و کلبی بود، بر توکل و اعتماد به خدا بیشتر از اعتماد به خود تأکید می‏کرد.پس باید فضیلت را پیگیری کرد و کار انسان نیل به بیشترین شباهت ممکن به خداوند است.این یک کار درونی و معنوی است و بنابراین‏ زندگی عمومی به علت تأثیر انحرافیش یأس‏آمیز و ناصواب است،و حال آنکه علم فقط تا آنجا که‏ کمکی به حیات درونی نفس است باید پی‏گیری‏ شود.در این پیشرفت مراحلی وجود دارد،زیرا فوق‏ معرفت عقلانی خدا حکمت‏ آسمانی یا شهود مستقیم الوهیت توصیف‏ ناپذیر قرار دارد».(50)حالت انفعالی‏ خلسه بدینسان عالیترین مرحلهء حیات‏ نفس بر روی زمین می‏شود،چنانکه بعدا در فلسفهء نوافلاطونی چنین بود.

اختیار آدمی

فیلون،چنانکه دیدیم،از یک سو به قوانین لا یتغیر طبیعت معتقد بود و از سوی دیگر به فعالیت‏ لوگوس در این جهان،و در عین حال انسان را مرکب از روح و بدن می‏دانست و در میان آنها معتقد به نزاع بود.نزاع و کشمکش و ستیزهء دائمی‏روح و بدن با یکدیگر.(51)

اما فیلون بر خلاف افلاطون معتقد بود که خدا قدرت‏ انحلال قوانین طبیعت را دارد.لذا فیلون بحق‏ می‏گفت در فلسفهء من جایی برای معجزه باز است،ولی در فلسفهء افلاطون جایی برای معجزه‏ وجود ندارد.(52)در مورد اقتدار روح بر بدن و تعارض نفس ناطقه با نفس حیوانی نیز بین فیلون و افلاطون اختلاف نظری وجود دارد.از نظر افلاطون‏ در مورد جهان ماده برای آدمی هیچ انتخابی وجود ندارد.ولی فیلون آدمی را مختار می‏داند و معتقد است که خدا در آغاز خلقت به آدمی هشدار لازم را داده و اتمام حجت نموده است و بر آدمی است که‏ بین خیر و شر یکی را خود انتخاب کند.(54)اما در فلسفهء افلاطون،چنانکه ولفسون می‏نویسد،هیچ‏ ارادهء فردی وجود ندارد.خدا یکبار جهان را خلق‏ کرد و ارواح را آفرید و خود کناره گرفت و بازنشسته‏ شد.(54)اما برعکس،فیلون برای آدمی،اختیار قائل است و اختیار مطلق انسان را هدیهء خداوند می‏داند.(55)از نظر فیلون،خدا مسئول گناهان‏ آدمیان نیست.(56)فیلون اختیار و فعل اختیاری را تعریف کرده و گناهان را به دو دستهء ارادی و غیر ارادی تقسیم نموده است.او شر را هم به دو قسم‏ اختیاری و غیر اختیاری تقسیم نموده و می‏گوید خوب(خیر)همواره اختیاری است و ما خوب غیر اختیاری نداریم.(57)

فیلون معتقد است دو مزاج یا دو تمایل عقلی و غیر عقلی در انسان وجود دارد و بین عقل و عاطفهء آدمی‏ همواره نزاع و ستیزه جریان دارد.فیلون برای نجات‏ و رستگاری آدمی بر مسئلهء امداد الهی و فیض و لطف او تأکید زیادی دارد و معتقد است غیر از رحمت عامه،خداوند به بعضی از انسانها لطف و عنایت مخصوصی دارد.(58)

نکتهء مهم اینکه فیلون،در سایهء موهبت و عنایت‏ الهی و لطف فیض او هیچ‏گونه منافاتی بین اختیار آدمی و علیت یا جبر علی و معلولی نمی‏بیند و حال‏ آنکه این مسئله یکی از شبهات مهم بحث اختیار بوده و سابقهء دراز تاریخی دارد.ولفسون معتقد است که این شبهه را باید نخستین بار در انکار علیت از سوی اپیکوریان جستجو کرد و پی‏ گرفت.(59)

اخلاق

در مورد مسئلهء اخلاق به اختصار باید گفت که‏ فیلون تقسیم یونانی(سقراطی،ارسطوئی)اخلاق را به فضیلت و رذیلت پذیرفته است.از سوی دیگر نظریهء خیر افلاطونی را نیز قبول دارد،ولی معتقد است که باید علاوه بر خیر امید و ایمان را به عنوان‏ دو ارزش اخلاقی مهم مورد توجه قرار داد.در واقع‏ بایستی گفت که فیلون در عین پذیرش اخلاق‏ فلسفی سقراط و ارسطو و افلاطون در اخلاق یونانی‏ تا حدی تجدیدنظر کرده است.(60)نکتهء مهم آنکه‏ فیلون به نوعی اخلاق طبیعی معتقد است.(61)

او قانون را به عمومی و خصوصی و مکتوب و غیر مکتوب تقسیم نموده سپس به تقسیم‏بندی فرامین به‏ اوامر و نواهی پرداخته است.او دربارهء وظایف وتکالیف دینی و عقلی پرداخته و آنها را به واجب و ممنوع و مشروط تقسیم می‏کند.او دربارهء فعل‏ درست نیز بتبع ارسطو سخن گفته است.حکمت‏ را یک فضیلت عقلی می‏داند و البته تصریح می‏کند که مرادش از حکمت،تقوا و پاکی خداگونگی، قداست و ایمان می‏باشد و در یک جمله:حکمت‏ یعنی خدمت به خدا.(62)فیلون دربارهء عبادت و توبه نیز در آثارش به نحو مبسوط بحث کرده‏ است.(63)او به تعلیم و تعلم نیز به عنوان‏ فضیلت اخلاقی تأکید می‏کند.او به مسئلهء نیت و تصحیح آن در اعمال و عبادات خیلی اهمیت‏ می‏دهد.(64)فیلون از نظریهء«کسب فضیلت برای‏ خود فضیلت»طرفداری می‏کند.(65)

فیلون علم اخلاق را به تبع ارسطو از اقسام حکمت‏ عملی می‏داند و آنرا در کنار«تدبیر منزل»و «سیاست مدن»که سایر اقسام حکمت عملی‏اند قرار می‏دهد و عینا تقسیم‏بندی ارسطو از علوم‏ می‏پذیرد.(66)

\*فیلون حکمت را یک فضیلت‏ عقلی می‏دانست و تصریح می‏کرد که مرادش از حکمت تقوا و پاکی، خداگونگی،قداست و ایمان است و در یک جمله،حکمت یعنی خدمت‏ به خدا.

تأثیر فیلون و جایگاه اندیشهء او

در پایان این بخش لازم به نظر می‏رسد که نکته‏ای‏ هم در مورد تأثیر فیلون و جایگاه تفکر او در فلسفه‏ و ادیان و عرفان و الهیات سخن بگوئیم.هر محقق منصفی با کاوش و جستار در آثار فیلون و متفکران بعدی درخواهد یافت که فیلون یکی از مؤثرترین و بانفوذترین متفکران همهء اعصار بوده‏ است بطوری که افکارش بمثابهء سرچشمه‏های‏ عرفان و کلام و فلسفه و کل الهیات سه دین بزرگ‏ توحیدی جهان یعنی اسلام و یهود و مسیحیت را آبیاری کرده است و بر عظیمترین و نامدارترین‏ متفکران و نظریه‏پردازان این ادیان تأثیری شگرف و گسترده از خود بجا گذاشته است.تأثیر فیلون بر افلوطین(متولد 205 در مصر)به هیچ وجه مورد انکار نیست و در واقع اساس مذهب نو افلاطونی را باید در آئین گنوسی یهودی(و نیز آئین نو فیثاغوری) جستجو کرد.و افلوطین کسی است که یک تنه‏ اساس عرفان مسیحی و تا حدود بسیاری عرفان‏ اسلامی را شکل داده است.حتی بر فلسفهء اسلامی‏ که برجسته‏ترین شاخص و نمایندهء آن صدر المتألهین‏ شیرازی معروف به ملا صدراست،افلوطین تأثیری شگرف نهاده است.(67)تأثیر او بر مولوی،ابن‏ عربی،قاضی سعید قمی و دهها متفکر ممتاز دیگر از مسلمات است.اما جای شگفتی است که‏ مردی با اینهمه تأثیر و نفوذ،هرگز تأثیر بازتاب‏ روشنی در تفکر یهودی نداشته است.(68)نام او در ادبیات ربانیون یهودی هرگز نیامده است.و به قول‏ برخی از محققان مانند دیوید وینستون نویسندهء مقالهء فیلون در«دایرة المعاف دین»ویراستهء الیاده، اگر کلیسا آثار او را حفظ نکرده بود جملگی از میان‏ رفته بودند.(69)در قرون وسطی،یهودیان بیشترین‏ دسترسی را به ترجمهء عربی و سریانی بخشی‏ کوچک از آثار فیلون داشتند.اما تنها در قرن 16 بود که فیلون مجددا کشف شد.محققی به نام- razA hay ied issoR در کتابش به نام- eM ro ie miyan آثار فیلون را به لاتین ترجمه کرده و امهات‏ و اصول نظریات او را دسته‏بندی و معرفی کرد.(در سال 1573)البته باید گفت که برخورد او با آثار و افکار فیلون در عین حال که از قدرشناسی و تحسین او حکایت میکند،ولی در مجموع دوگانه‏ و دو وجهی است.شخص دیگری بنام fesoy homolehS ogidemled که در سالهای‏ 1655-1591 می‏زیست.اصل آثار فیلون را به‏ یونانی مطالعه کرده و گزیده‏ای از آثار او را به عبری‏ ترجمه کرد که متأسفانه دستنوشته‏هایش را دزدیدند و دیگر هیچگاه بدست نیامد.(70)

«محقق دیگری به نام nomiS otazzuL در اثر خویش که به زبان ایتالیائی در مورد یهودیان و نیز نوشته به نام osrocsiD در سال 1638 فیلون را مورد تحسین قرار داد و آثار او را از نسخهء لاتینی در کتاب خویش نقل کرد.این محقق بر آن است که‏ کاربرد روش رمزی در تفسیر کتاب مقدس از سوی‏ فیلون تمهیدی بوده است برای فهماندن مضامین‏ کتاب مقدس به مستمعین مشرک و بت‏پرست آن‏ روزگار تا از این راه بتواند آنان را مجذوب کتاب‏ مقدس سازد.و بلاخره،محققی دیگر به نام‏ namhaN lamhcorK که بین سالهای 1785 تا 1840 زندگی می‏کرد،در اثر خویش تحت‏ عنوان heroM namez-ahiehkuven که‏ ترجمهء آن به معنای:«راهنمایی برای سرگشتگان‏ زمان»( دلالة الحائرین)می‏باشد،ترجمهء عبری‏ آثار فیلون را که توسط یک استاد تاریخ کلیسا در برلین که یک یهودی غسل تعمید یافته بود به نام‏ rednaeN.W.A.J که نامش بعدا به- een aD div lednem تغییر یافت و در بین سالهای 1850 -1789 می‏زیست،گنجانیده و نقل کرده‏ است».(71)در زمان ما نیز رساله‏های مفردهء فراوانی‏ دربارهء فیلون نگاشته شده که از آن میان اثر ولفسون،امیل بریه،آرمسترانگ و گوداناف hguonedooG.R.E را می‏توان نام برد.

مجموعهء آثار فیلون نیز تحت نام ehT skroW fo olihp توسط nosloC.H.F و rekatihW.H.C در سال 1974 چاپ و منتشر شده است. گزیده‏ها و منتخباتی از آثار او نیز بارها منتشر گشته‏ است.(72)

پی نوشت

(1)-تاریخ فلسفه در اسلام،ج 1،ص 163.

(2)-موسوعة الفلسفة،ج 2،ص 225.

(3)-تاریخ فلسفه در اسلام،به کوشش م.م.شریف،ج 1،ص‏ 164.

(4)-همان.

(5)-تاریخ فلسفه در اسلام،ج 1،ص 164.

(6)-تذکر این نکته لازم است که آریوس و آتاناسیوس نزدیک به‏ دویست سال پس از فیلون بوده‏اند و در اینجا مقصود نگارنده صرفا مقایسهء نظر آنها یب دیدگاه فیلون است نه تأثیرپذیری فیلون از اندیشهء آن دو،چه از نظر تاریخی چنین امری امکانپذیر نمی‏باشد.

(7)- A yrotsih fo .p.yhposolihp 402.

(8)-لارنس میلز و رابیتر نشتاین تقریبا اثبات کرده‏اند که نظریهء دوناموسهای فیلون متأثر از نظریهء امشاسپندان و سپند مینوی زرتشتی‏ است و همانطور که سپند مینو مجمع و مجموع امشاسپندان است، لوگوس هم مجمع و مجموع دوناموسهاست.از افادات شفاهی‏ استادم حضرت آقای دکتر فتح اله مجتبایی که خود از شاگردان‏ برجستهء ولفسون در دانشگاه هاروارد بوده است.

(10)-موسوعة الفلسفة،ج 1،ص 225.

(11)-همان،ص 224.

(12)-همان.

(13)- .p.l.lov.olihp 266.

البته پیداست که با توجه به بیش از دو قرن فاصلهء زمانی بین‏ افلوطین و فیلون،محققی نام‏آور مانند ولفسون نمی‏خواهد بگوید که‏ فیلون متأثر از اندیشهء افلوطین است بلکه مقصود وی آنست که‏ اندیشه یاد شده در فلسفهء افلوطین بنحو ژرفتر و جامعتری مورد بحث‏ و بررسی واقع شده است.

(14)- olihp , .l.lov 282

(15)- .dibI , .p 289.

(16)- .p.dibI 155.

(17)- .dibI , .p 93.

(18)- .dibI , .p 94.

(19)- .dibI , .p 140.

(20)- .p.dibI 152.

(21)- dibI , .p 144.

(22)- .p.dibI 146.

(23)- .p.dibI 147.

(24)- .p.dibI 142.

(25)-موسوعة الفلسفة،ج 2،ص 227.

(26)-همان،ص 226.

(27)-موسوعة الفلسفة،ج 2،ص 226 و 227.

(28)-تاریخ فلسفه در اسلام،ج 1،ص 161.

(29)- .p.l.lov.olihP 115.

(30)- olihP , .p.l.lov 118.

(31)- dibI , .p 116.

(32)- A yrotsih fo .lov.notselpoc.F.yhposolihp traP.l .p.ll 202.

(33)- .p.l.lov.olihp 360-361.

(34)- .p.dibI 361.

(35)- .dibI

(36)- .p.dibI 363.

(37)- .p.dibI 366.

(38)- .p.dibI 366.

(39)- .p.dibI 372.377.385.

(40)- .p.dibI 385.

(41)- .p.dibI 389.

(42)- .p.dibI 390.

(43)- .dibI

(44)- dibI , .p 395.

(45)-دایمونها( snomeD )در ادیان و فلسفه‏های یونانی‏ موجودات یا قوایی هستند در عالم برزخ،در مرتبه‏ای فروتر از خدایان‏ و برتر از انسان-چیزی شبیه فرشتگان و پریان.

(46)- dibI , .p 402.

(47)- dibI , .p 404.

(48)- dibI , .p 425.

(49)- A yrotsih fo yhposolihp , .notselpoc.F trap.l.lov II , .p 205.

(50)- dibI , .p 206.

(51)- olihP , .p.lov 426.

(52)- dibI , .p 429.

(53)- dibI , .p 430-433.

(54)- dibI , .p 434.

(55)- dibI , .p 436.

(56)- .dibI

(57)- .p.l.lov.olihP 441.

(58)- dibI , .p 446.448.449.458.

(60)- .lov.dibI 2. .p 165.

(61)- dibI , .p 180.

(62)- dibI , .p 218.

(63)- dibI , .p 237.

(64)- dibI , .p 259.266.

(65)- dibI , .p 279.

(66)- dibI , .p 165.

(68)- ehT aidepolcycnE fo noigileR , .p..lov 289.

(69)- dibI , .p 289.

(67)-بنگرید به:تاریخ فلسفه در اسلام،م.م.شریف،ج 1، ص 570.

سه حکیم مسلمان،سید حسین نصر،ص 121؛محی الدین‏ ابن عربی چهرهء برجستهء عرفان اسلامی،دکتر محسن جهانگیری، ص 139؛تاریخ تصوف در اسلام،دکتر قاسم غنی،ص 66-65؛ یادداشت‏هایی در باب فصوص الحکم ابن عربی،نیکلسون،ترجمهء اوانسیان،ص 36.

رسالة التذکاری،مقالهء ابو العلاء عفیفی.

(70)- .dibI

(71)- .dibI

(72)- .dibI

منابع

1-ولفسون،هری اسرین،فلسفهء علم کلام،ترجمهء احمد آرام، انتشارات الهدی،تهران،1368.

2-شریف،میان محمد،تاریخ فلسفه در اسلام،جلد اول،مرکز نشر دانشگاهی،تهران،1362.

3-کاپلستون،فردریک،تاریخ فلسفه،جلد اول،ترجمهء سید جلال الدین مجتبوی،انتشارات سروش،تهران،1368.

4-بدوی،الدکتور عبد الرحمن،موسوعة الفلسفة(در دو جلد)، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر،بیروت-لبنان،1984.

5- olihP.nosflow.A.H : snoitadnuof fo suoigileR yhposolihP ni msiaduJ , ytinaitsirhC , dna -sI mal , dravraH ytisrevinU sserp , .A.S.U 1982.

6- ehT aidepolcycnE fo noigileR , aecriM edailE ) de (.1987.

7- htuoL.A ehT snigiro fo eht naitsirhC lacitsyM noitidarT morf otalP ot syneD , drofxO -revinU ytis sserP ,1983.

8- A.notselpoC.F yrotsiH fo yhposolihP , .loV skoobegamI.I , kroyweN ,1969.